

فصل ۲

معرفت و شناخت

امکان شناخت

درس
۶

هدف کلی درس

توانایی تبیین امکان معرفت در انسان

شایستگی‌های مورد انتظار

- ۱ شناخت درست مسئله در بُعد فلسفی آن
- ۲ توضیح علت و چرایی طرح این بحث در فلسفه

طراحی آموزشی درس

طرح گزاره‌هایی از دیدگاه‌های مختلف



توجه دانش‌آموزان به اهمیت مسئله علم در فلسفه



تبیین چیستی و امکان معرفت



طرح یک چالش در امکان معرفت و بحث درباره آن



نتیجه‌گیری پایانی درباره معرفت

این درس با دسته‌ای از گزاره‌ها شروع می‌شود که دیدگاه‌های مختلف برخی فیلسوفان درباره شناخت را طرح می‌کند. دانش‌آموزان با مشاهده این دیدگاه‌ها متوجه اختلاف نظر در موضوعی که به ظاهر بدیهی و روشن است، می‌شوند و در ابتدا یکی از دیدگاه‌ها را انتخاب می‌کنند.

در قدم بعد، معلم به طرح موضوع می‌پردازد و برخی از مسائل پیرامون معرفت، از جمله وقوع خطا در معرفت را یادآوری می‌کند و نشان می‌دهد که چرا مسئله‌ای که به ظاهر روشن است، با یک بررسی عمیق‌تر به مسئله‌های پیچیده‌تری برخورد می‌کند و در نتیجه نیاز به بحث را ضروری می‌کند.

پس از اینکه دانش‌آموزان متوجه اهمیت بحث شدند، درباره چیستی معرفت و امکان رسیدن به علم گفت‌وگو صورت می‌گیرد.

در پایان نیز دو مسئله مهم به بحث گذاشته می‌شود:

اول: علت خطا در علم و ادراک انسان.

دوم: پیشرفت و تکامل در علم.

نکات آموزشی و مسیر تدریس

۱ طرح گزاره‌ها و بحث درباره آنها

در ابتدای درس هشت گزاره درباره شناخت انسان آمده است. برخی گزاره‌ها با برخی دیگر مخالف است و برخی با برخی هم‌پوشانی دارد. این گزاره‌ها، دیدگاه‌های برخی فیلسوفان یا سوفسطائیان درباره معرفت است. برخی از آنها برای دانش‌آموزان بدیهی است و طرح آن را ممکن است بیهوده بدانند، مثل گزاره اول. آنها باید در میان گزاره‌ها، آنها را که صحیح می‌دانند مشخص کنند. حال، ممکن است دانش‌آموزی دو گزاره یا بیشتر را انتخاب کند و ممکن است گزاره‌هایی که با یکدیگر در تناقض اند را صحیح تلقی کند. پس از علامت زدن دانش‌آموزان، دبیر نظر برخی از آنها را مورد توجه قرار می‌دهد و از آنها می‌خواهد که حتی المقدور دلیل خود را توضیح دهند. در این گزاره‌ها نکاتی هست که باید توجه کرد:

- ۱ جمله اول عبارت «همان گونه که هستند» را ندارد. اما جمله دوم و سوم این قید را دارند.
- ۲ جمله دوم با جمله اول سازگار است، زیرا در جمله دوم قید «همان گونه که هستند» اضافه شده که جنبه توضیحی دارد. و آلا هرکس که می‌گوید انسان می‌تواند اشیا را بشناسد، منظورش «همان گونه که هستند» می‌باشد و اگر جور دیگر بشناسد، نشناخته است.
- ۳ جمله سوم با جمله دوم ناسازگار است. حال، این جمله با جمله اول چه نسبتی دارد؟ آیا با جمله اول هماهنگ است یا مخالف؟

ممکن است کسی بگوید جمله اول با هر دو جمله هماهنگ است. هماهنگی آن با جمله دوم روشن است. اما درباره هماهنگی آن با جمله سوم بدین صورت است که در جمله اول فقط آمده که انسان می‌تواند اشیا را بشناسد، خواه همان گونه که هستند و خواه غیر همان گونه که هستند. پس جمله اول با این جمله سازگاری دارد. اما حقیقت این است که وقتی کسی می‌گوید انسان می‌تواند اشیا را بشناسد، اصولاً منظورش آن است که یک شیء را همان گونه که هست می‌تواند بشناسد. اگر غیر همان طوری که هست بشناسد، آن را نشناخته و چیز دیگری را به جای آن شناخته است؛ مثلاً اگر بگوید آن موجودی که از دور می‌آید «اسب» است، و بعد معلوم شود که «گاو» بوده، آن را نشناخته و اشتباه کرده است.

- ۴ اگر کسی جمله چهارم را انتخاب کند، این جمله با جمله اول و دوم سازگار است اما با جمله سوم سازگار نیست، زیرا وقتی می‌گوییم انسان می‌تواند خطا بکند، معنایش این است که: می‌تواند اشیا را بشناسد، در ضمن، ممکن است خطا هم بکند.

۵ اگر کسی جمله پنجم را انتخاب کند، لازمه‌اش این است که جمله سوم را هم بپذیرد و جملات اول، دوم و چهارم را انکار کند.

- ۶ جمله ششم وارد محدوده علم شده است و کسی که محدوده شناخت را معین می‌کند، اصل شناخت

را پذیرفته است. پس جمله ششم با جملات اول، دوم و چهارم سازگار است و یک دانش آموز می تواند هر چهار جمله را انتخاب کند.

۷ جمله هفتم در مقابل جمله ششم است و چون لفظ «هم» در آن آمده، معنایش آن است که انسان همواره خطا می کند، حتی در امور محسوس، پس این جمله با جمله سوم و پنجم هماهنگ است.

۸ جمله هشتم که توانایی انسان بر امور محسوس و نامحسوس را می پذیرد، با جملات اول، دوم و چهارم سازگار است. اما با جملات سوم و پنجم و هفتم به طور کلی سازگار نیست. اما با جمله ششم، کلمه «فقط» که در جمله آمده سازگار نیست و در هر دو جمله امکان شناخت امور محسوس پذیرفته شده است.

۲ توضیح درباره مسئله شناخت

با انجام فعالیت قبل، توجه دانش آموزان تا حدودی به اهمیت مسئله شناخت جلب شده و آماده شنیدن شده اند. در این مرحله، معلم طرح بحث می کند و نکات زیر را در بحث خود می گنجاند:

الف) ما موجودی هستیم که از خود و جهان پیرامون خود آگاهی داریم (خودشناسی، دیگرشناسی)

ب) این شناخت ها به ما امکان عمل در جهان پیرامونمان را می دهند.

ج) شناخت ما محدود است و دانسته های ما در مقابل مجهولات، چیز قابل توجهی نیستند.

د) امکان خطا در شناختن ما هست.

۳ انجام فعالیت «تفکر»

در این فعالیت دو مسئله طرح شده است:

مسئله اول: تشخیص خطای خود و تصحیح آن: در این مسئله توجه دانش آموزان به یک نکته ظریف جلب شده است. درست است که ما خطا می کنیم. اما در عین حال می توانیم به همین خطای بی بریم و این، خود، دلیلی بر توانایی انسان برای شناختن است. علاوه بر این، انسان خطای خود را تصحیح می کند؛ یعنی دانش بعدی خود را با دانش قبلی مقایسه می کند و متوجه می شود که این دانش نسبت به دانش قبل درست است.

مسئله دوم: گفت و گو و بحث برای قانع کردن طرف مقابل: کاری که ما هنگام گفت و گو با طرف مقابل می کنیم، خودش حاوی چند پیام در زمینه شناخت است:

یکی اینکه: دو فردی که دو نظر درباره یک موضوع دارند، هر دو قبول دارند که یکی از این دو نظر درست است، نه هر دو. البته ممکن است هر دو اشتباه باشند.

دوم اینکه: هر دو قبول دارند که راهی برای تشخیص درستی یا نادرستی این نظرات هست.

سوم اینکه: هر دو می دانند که می توانند دیدگاه درست خود را به دیگری انتقال دهند و به او اثبات کنند

که نظرش صحیح نیست و نظر طرف مقابل صحیح است. چهارم اینکه: بالاخره هر دو قبول دارند که امکان شناخت برای انسان هست.

۴ توضیح دوباره درباره شناخت

با انجام فعالیت قبل و نکاتی که میان دبیر و دانش‌آموزان ردّ و بدل می‌شود، دانش‌آموزان آمادگی بیشتری کسب می‌کنند. در اینجا لازم است نکات زیر به بحث گذاشته شود:

(الف) توضیح درباره «معرفت‌شناسی» و اینکه معرفت‌شناسی بخش مهمی از فلسفه است.

(ب) تبیین «چیستی معرفت» و اینکه معرفت نیازی به تعریف ندارد.

(ج) تبیین «امکان معرفت» و توانایی انسان در کسب معرفت؛ که البته این هم امر روشنی است. اما در همین امر روشن، به دلایلی که در فعالیت‌های اول و دوم مشخص شد، پیچیدگی‌هایی در مسیر تبیین شناخت وجود دارد که باید به حل آنها پردازیم.

۵ انجام فعالیت «حل یک مسئله»

در این فعالیت، اختلاف نظرها درباره حقیقت رنگ به بحث گذاشته شده است. از وجود اختلاف نظر درباره یک موضوع، ممکن است کسی این نتیجه را بگیرد که انسان توانایی تشخیص درست واقعیات را ندارد. اما اگر به نوع رفتار انسان در این موارد نظر کنیم، درمی‌یابیم که انسان واقعاً توانایی درک حقایق را دارد. در همین مثال ذکر شده، نکات زیر قابل ذکر است:

(الف) دانشمندان کنونی دریافته‌اند که دیدگاه دانشمندان قبلی درست نبوده است و همین دریافت، قدمی رو به جلو است.

(ب) برخی از امور واقعیت پیچیده‌ای دارند و ممکن است شناخت دقیق آنها سال‌ها و یا قرن‌ها طول بکشد.

(ج) تلاش دانشمندان برای رفع همین اختلاف نشانه آن است که گرچه با یک مسئله مشکل مواجه‌اند، اما بالاخره روزی مشکل حل خواهد شد.

۶ توضیح درباره پیشرفت پیوسته دانش انسان

یکی از موضوعات روشن و واضح پیشرفت انسان در کسب دانش است. شناخت انسان امروزی از گیاهان، حیوان‌ها، ستارگان، کهکشان‌ها، بدن خود و سایر پدیده‌ها و اشیاء بسیار فراتر از گذشته است. یعنی دانش بشر افزایش یافته است. همین حقیقت روشن و شفاف، امروزه در معرفت‌شناسی با چالش‌هایی مواجه است که در جای خود باید به آنها پردازیم.

هدف از طرح این موضوع در اینجا آن است که دیدگاه واقع‌گرایانه و رئالیستی در توانایی رسیدن به علم را در دانش‌آموزان تقویت کنیم، زیرا تکامل در علم با قبول موارد زیر معنا دارد:

(الف) انسان توانایی شناخت اشیا، همان‌گونه که هستند را دارد.

(ب) هرچه انسان بیشتر تلاش کند، شناخت بیشتری از اشیا به دست می‌آورد.

(ج) انسان از طریق رفع اشتباهات گذشته نیز دانش خود را تقویت می‌کند.

برای نشان دادن تکامل در علم به دو صورت ذکر شده یک مثال در کتاب درسی آمده است. خوب است از دانش‌آموزان بخواهیم که مثال‌های دیگری ذکر کنند، مثلاً:

■ پیشرفت در صنعت اتومبیل

■ پیشرفت در دانش پزشکی

■ پیشرفت در وسایل ارتباط جمعی

■ پیشرفت در سیستم‌های آموزشی

بہتر است که دانش‌آموزان در توضیح مثال‌ها، به خطاهای اصلاح شده بپردازند و در هر نمونه به دو صورتی که در تکامل علم مطرح است اشاره کنند.

۷ حاشیه‌های درس

این درس، سه حاشیه دارد. حاشیه اول داستان کوتاهی برای نشان دادن ناتوانی یک فرد در شناخت همهٔ امور است. حاشیه دوم معرفی کانت، به عنوان فیلسوفی است که به معرفت‌شناسی توجه خاص کرد و آن را محور فلسفه قرار داد. حاشیه سوم دربارهٔ سوفسطائیان است. آنها معتقد بودند که انسان توانایی شناخت ندارد. گرگیاس، یکی از این سوفسطائیان است که جملهٔ مشهوری از او باقی مانده است. خوب است این جمله در کلاس طرح شود و مورد بحث قرار گیرد.

گرگیاس می‌گوید:

اولاً، چیزی وجود ندارد.

ثانیاً، اگر چیزی هم وجود داشته باشد، قابل شناخت نیست.

ثالثاً، اگر برای انسان قابل شناخت باشد، نمی‌توان آن را به دیگری یاد داد و منتقل کرد.

۸ انجام فعالیت «به کار ببندیم»

در تمرین ۱ از دانش آموز خواسته ایم که نمونه‌ای از پیشرفت دانش را ذکر کند که با تکمیل دانش قبلی صورت گرفته باشد.

تردیدی نیست که علوم، روبه توسعه و افزایش است و تحقیقات دانشمندان هرروز فصل جدیدی در هریک از علوم باز می‌کند و با علم جدیدی را در صحنه علوم وارد می‌کند. از روز اول هیچ یک از علوم به این وسعت که امروز هست نبود بلکه به تدریج که از عمر تمدن بشر گذشته در اثر کوشش‌های دانشمندان، علوم توسعه تدریجی پیدا کرده‌اند؛ برای مثال دانش هواپیماسازی، دانش موشک‌سازی و ... در هر دوره نسبت به دوره قبل خود تکمیل و توسعه پیدا کرده‌اند.

در تمرین ۲ از دانش آموز خواسته شده است که نمونه‌ای از پیشرفت دانش را ذکر کند که با تصحیح دانش قبلی رخ داده باشد.

دیران محترم توجه کنند که هر دو تمرین ۱ و ۲، تمرین‌های واگرا هستند و ممکن است مثال‌های ارائه شده از سوی دانش آموزان باهم متفاوت باشد. همکاران محترم اگر بخواهند مثالی برای این تمرین ارائه کنند می‌توانند از مدل‌های اتمی استفاده نمایند.

فیزیک‌دانی دانمارکی به نام نیلز بور (Nilels Bohr) در سال ۱۹۱۳ مدلی از اتم را ارائه کرد که تحت عنوان مدل اتمی بور شناخته می‌شود. در حقیقت او مدل اتمی رادرفورد را اصلاح کرد. پیش‌تر، رادرفورد بیان کرده بود که اتم از هسته‌ای با بار مثبت تشکیل شده که بارهای منفی یا همان الکترون‌ها اطراف آن قرار دارند. نیلز بور با رفع کردن محدودیت‌های توصیف «رادرفورد» از اتم، تصویری از اتم ارائه کرد که امروز در ذهن ماست.

طبق مدل اتمی بور، الکترون‌ها در مسیر ثابتی اطراف هسته، تحت عنوان «اوربیتال» (Orbital) در حال حرکت هستند.

در سؤال سوم پرسش این است که چرا کسی که گرفتار شک مطلق در شناخت می‌شود و می‌گوید هیچ شناختی ممکن نیست، خودش به امکان شناخت اقرار کرده است؟

زیرا اقتضای شکاکیت مطلق تعلیق حکم است. شکاک مطلق مجاز به صدور حکم نیست اما وقتی می‌گوید هیچ شناختی ممکن نیست برای توجیه شکاکیت خود به استدلال و حکم متوسل شده است. صدور حکم «هیچ شناختی ممکن نیست» از سوی شکاک مطلق همانند آن است که فرد لالی فریاد برمی‌آورد که «من لال هستم»؛ لذا این تناقض نشان می‌دهد که هیچ شکاک مطلق وجود ندارد، چون خود به امکان شناخت اقرار کرده است.

نکات قابل ارزشیابی

- تفکیک گزاره‌های درست از نادرست در فعالیت ابتدای درس
- توضیح جایگاه اشتباه و خطا در معرفت انسان
- انجام فعالیت تفکر و پاسخ به دو سؤال طرح شده در آن
- توانایی طرح سؤال‌های اساسی در حوزه معرفت‌شناسی
- تبیین درست گزاره امکان معرفت
- تبیین رابطه امکان معرفت با خطا
- انجام فعالیت «حل یک مسئله» برای تبیین درست اختلاف نظر در علوم
- توضیح درباره جایگاه شک و تفکیک شک فایده‌مند از شک بدون فایده
- توضیح درباره صور مختلف تکامل علم
- پاسخ درست به سه سؤال طرح شده در قسمت «به کار ببندیم»

ابزارهای شناخت

درس
۷

هدف کلی درس

پذیرش این مهم که ابزار شناخت انسان منحصر در حس و تجربه نیست و ابزار دیگری هم هست.

شایستگی‌های مورد انتظار

- ۱ بیان ابزارهای شناخت در وجود انسان
- ۲ توانایی ذکر تفاوت‌های ابزارها و محدوده آنها
- ۳ استفاده بجا و شایسته از همه ابزارها در جایگاه و موقعیت خود

طراحی آموزشی درس

ذکر گزاره‌هایی که از ابزارهای
متفاوت به دست آمده‌اند.

طرح سؤال‌هایی پیرامون
ابزار شناخت

معرفی ابزار شناخت

مقایسه ابزارها با یکدیگر
برای روشن شدن کاربرد آنها

این درس نیز مانند برخی دیگر از درس‌های این کتاب با یک فعالیت شروع می‌شود تا دانش‌آموزان را وارد فضای مباحث درس کند. آنگاه چند سؤال برای دانش‌آموزان طرح می‌شود تا بدانند که در این درس به چه مسائلی پاسخ داده می‌شود. آنگاه چهار ابزار حس، عقل، قلب و وحی، توضیح داده می‌شود. با فعالیت‌هایی که در این میان صورت می‌گیرد، دانش‌آموزان می‌توانند با مقایسه ابزارها، به درک بهتری از تفاوت‌ها نیز برسند.

نکات آموزشی و مسیر تدریس

۱ انجام فعالیت «ابتدای درس»

در این فعالیت، شش گزاره آمده و دو سؤال پیرامون آنها طرح شده است. این گزاره‌ها مربوط به حوزه‌های مختلف هستند، برای اینکه به تدریج دانش‌آموز متوجه شود که مطالعه تحقیق در حوزه‌های متفاوت نیاز به ابزارهای متفاوت دارد.

خوب است ابتدا از آنها بپرسیم که هریک از این جمله‌ها مربوط به کدام دانش است. حوزه برخی از گزاره‌ها روشن است، مانند گزاره دوم و چهارم. برخی از آنها ممکن است برای دانش‌آموزان اندکی ابهام داشته باشد؛ مانند گزاره ششم.

- گزاره اول، بیانگر قدرت اختیار در انسان است، یعنی یک گزاره انسان‌شناختی است.
- گزاره دوم، یک گزاره در حوزه تاریخ بشر و حوادثی است که بر او گذشته است.
- گزاره سوم، یک گزاره درباره جهان غیب و ماوراءالطبیعه است.
- گزاره چهارم، یک گزاره علمی در حوزه فیزیک و علوم طبیعی است.
- گزاره پنجم، یک گزاره اعتقادی و تأثیر اعتقاد بر عمل است.
- گزاره ششم، یک گزاره عرفانی و اخلاقی شمرده می‌شود.

بعد از تشخیص گزاره‌ها از نظر جایگاه علمی یا حتی قبل از آن، می‌توانیم سؤال اول را که در این فعالیت آمده، مطرح کنیم که «آیا با همه این جمله‌ها موافق هستید؟» طرح این سؤال برای دقت و تأمل بیشتر روی گزاره‌هاست و نباید زیاد درباره خود گزاره‌ها گفت‌وگو کرد.

پس از آن، سؤال دوم مطرح می‌شود و دانش‌آموزان نظر خود را درباره ابزارها و راه‌هایی که این گزاره‌ها به دست آمده بیان می‌کنند.

در اینجا ممکن است دانش‌آموزان میان دو دسته ابزار تفاوت قائل نشوند: دسته اول، ابزارهایی است که خداوند برای شناخت در وجود ما قرار داده، مانند حس و عقل. دسته دوم ابزارهایی که بشر می‌سازد مانند میکروسکوپ، رصدخانه، دماسنج و نظایر آن. حتی ممکن است که از نظر یک دانش‌آموز کتاب‌های تاریخی هم یک ابزار شناخت محسوب شود؛ مثلاً بگویید که جمله دوم از طریق مطالعه کتاب‌های تاریخی به دست آمده است. اما می‌دانیم که کتاب‌های تاریخ محل ثبت مشاهدات و تجربه‌های یک مورخ یا چند مورخ است که بی‌واسطه یا با واسطه حوادثی را مشاهده کرده‌اند و در کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند؛ یعنی از طریق حس به آن حوادث پی برده‌اند.

یا ممکن است درباره گزاره سوم، دانش‌آموزان بگویند که ما به وجود فرشتگان از طریق پیامبر پی برده‌ایم و پیامبر را یک ابزار شناخت معرفی کنند، در حالی که می‌دانیم پیامبر از ابزاری به نام وحی در وجود خود بهره‌مند بوده و وحی واقعاً یک ابزار شناخت است. ضرورتی ندارد که در این مرحله اشتباهات دانش‌آموزان به‌طور کامل اصلاح شود.

۲ طرح سؤال‌ها از جانب معلم

معلم، در این قسمت توضیح می‌دهد که یکی از تلاش‌های فیلسوفان پاسخ به سؤال‌های مربوط به این مسئله است. پس برخی از آن سؤال‌ها را می‌نویسد تا دانش‌آموزان به آن توجه کنند:

انسان از چه ابزارهایی در وجود خود برای شناخت استفاده می‌کند؟ این ابزارها در چه محدوده‌ای عمل می‌کنند؟ تا چه اندازه می‌توان به این ابزارها اعتماد کرد؟

۳ معرفت ابزارهای شناخت

در قدم اول، ابزار «حس» که برای همه ملموس است، معرفت می‌شود. این ابزار ویژگی‌هایی دارد که خوب است به آن توجه کنیم:

- این ابزار مشترک میان انسان و حیوان است.
- انسان پنج حس ظاهری دارد: شنوایی، بینایی، بویایی، چشایی و لامسه (بساوایی).
- این حواس، در حیوانات مختلف، شدت و ضعف دارد.

اطلاعاتی درباره حواس حیوانات و انسان

■ انسان، با چشم غیرمسلح رنگ‌های مادون قرمز و ماورای بنفش را حس نمی‌کند اما برخی حیوانات آن رنگ‌ها را حس می‌کنند.

■ برخی ماهیان حواس بینایی و شنوایی و بویایی و چشایی را دارند. آنان اندام‌هایی دارند که متوجه جریان‌های الکتریکی دریا می‌شوند.

■ حشرات دارای چشم ساده یا مرکب هستند. چشم مرکب برخی حشرات چهارهزار تصویر را منعکس می‌کند.

■ زنبورها فقط تا مسافت ۲۵ سانتی‌متری را می‌بینند. حس بویایی زنبور به کمک او می‌آید تا درک بهتری از محیط داشته باشد.

■ چشم سنجاقک‌ها مرکب است. هر چشم آنها از سی‌هزار لنز تشکیل شده است.

■ مار دید بسیار ضعیفی دارد. آنها فقط چیزهایی را می‌بینند که حرکت داشته باشد. آنها ناشنوا هم هستند. اما مار زبانی دارد که شاید حساس‌ترین عضو موجود در جهان باشد، زبان آنها هزاران نوسان را که در فضا وجود دارد و پوست بدن ما قادر به احساس آن نیست، حس می‌کند.

■ چشم پرندگان، تلسکوپی و میکروسکوپی است. دقت دید آنها در برخی موارد صد برابر دید انسان است. چشم پرنده می‌تواند یک دانه را از یک صد متری ببیند.

چند نکته درباره شناخت حسی

اولاً، حواس ما دروازه ورود انسان به جهان طبیعت و ادراک این جهان است. ثانیاً، ادراک جهان طبیعت امکان استفاده از آن و رفع نیازها را فراهم می‌کند.

ثالثاً، امکان‌گزینش در انتخاب مواد مورد نیاز را به انسان می‌دهد. رابعاً، خطا در ادراک حسی امکان‌پذیر است. راه تصحیح خطا هم خود ادراک حسی است.

۴] انجام فعالیت «بررسی»

در این فعالیت نمونه‌ای از خطا در ادراک حسی ذکر شده و سه سؤال درباره آن مطرح شده است که دانش‌آموزان باید به آن پاسخ دهند.

پاسخ سؤال اول، معمولاً منفی است، زیرا برای همه دانش‌آموزان خطای در حواس رخ داده، اما باز هم از حواس استفاده می‌کنند. کسی نیست که به علت چند بار اشتباه در دیدن، دیگر از چشم خود استفاده نکند. او حتی برای پی بردن به خطای خود باز هم از همین حواس استفاده می‌کند. به عبارت دیگر: هر کس می‌داند که ساختار دستگاه حواس ما و ادراک مربوط به حواس ما یک ساختار درست دارد و پیش آمدن خطا مربوط به ساختار دستگاه نیست.

پاسخ سؤال دوم، همان‌طور که گفته شد همان حواس است.

پاسخ سؤال سوم در ضمن پاسخ سؤال اول داده شد.

نکته: ما همه روزه از حواس خود استفاده می‌کنیم، اما ممکن است کمتر به این مسائل توجه کرده باشیم. با اینکه پاسخ به بسیاری از این مسائل روشن است، اما توجه به آنها و سخن گفتن درباره آنها به تدریج دیدگاه شفاف‌تری در «معرفت‌شناسی» به دانش‌آموز می‌دهد و می‌تواند از عهده برخی مسائل برآید.

۵] تبیین جایگاه عقل

ابزار دیگری که بعد از حس معرفی شده، ابزار «عقل» است.

خوب است که یک جلسه درباره عقل و جایگاه آن در زندگی انسان و ارزش زندگی عقلانی با دانش‌آموزان گفت‌وگو کنیم.

نکاتی که در این درس باید مورد توجه دانش‌آموزان قرار گیرد به شرح زیر است:

الف) عقل، ابزار یا قوه تفکر در آدمی است. بنابراین، تمام دانش‌ها، چون با تفکر و اندیشه‌ورزی به دست می‌آیند، با ابزار عقل به دست می‌آیند.

ب) حس، فقط ابزار انتقال امور محسوس به ذهن آدمی است؛ مثلاً حس بینایی تصویر اشیا را به ذهن

منتقل می‌کند؛ یعنی ما را از اشیای خاص و جزئی آگاه می‌کند: این کتاب، این درخت، این میز و ...

اما اگر بخواهیم به شناخت‌های کلی برسیم و عمل «تعمیم» را انجام دهیم، نیازمند کمک عقل هستیم.

جملاتی مانند: میز وجود دارد، آب در صد درجه می‌جوشد، زمستان هوا سرد می‌شود، گرچه مربوط به

جهان محسوس است، اما قضایای کلی هستند که عقل به کمک حس آنها را می‌سازد.

(ج) گاهی از عقل به‌عنوان ظرف ادراک نام می‌بریم و می‌گوییم ادراک سه مرحله دارد:

۱ ادراک حسی: این کتاب، این میز

۲ ادراک خیالی: مانند ادراک این کتاب و این میز در خیال.

۳ ادراک عقلی: کتاب، میز (که یک ادراک کلی است)

(د) گاهی از عقل، در کنار حس و به‌عنوان ابزار یاد می‌کنیم و قضایا و استدلال‌هایی را ذکر می‌کنیم که حس در آنها دخالتی ندارد، مانند قضیه «اجتماع نقیضین محال است.» و «کل از جزء بزرگ‌تر است.» و استدلال بر وجود واجب‌الوجود؛ یعنی عقل، در این موارد، می‌تواند بدون کمک حس به نتایج برسد.

(ه) گاهی از عقل برای تصمیم‌گیری‌های خود در زندگی جمعی و فردی استفاده می‌کنیم، مثلاً می‌گوییم: خوب است به دیگران احترام بگذاریم، خوب است سپاس خدا را به‌جای آوریم. نباید در امانت خیانت کنیم. با توجه به نکات بالا:

۱ انسان با قوه تفکر و تعقل، در حدّ توان خود، امور واقع را از غیر واقع تشخیص می‌دهد؛ مثلاً می‌داند که:

«خدا هست» و «خورشید هست» و می‌داند که: «خدا شریک ندارد.» و «آب در ده درجه نمی‌جوشد.»

۲ انسان با قوه تفکر خود و در حد توان خود، امور خوب را از بد تشخیص می‌دهد؛ مثلاً می‌داند که: امانت‌داری خوب است و خیانت در امانت بد است.

عقل را با توجه به تشخیص هست‌ها و نیست‌ها «عقل نظری» می‌نامند. عقل را با توجه به تشخیص کارهای خوب و بد (بایدها و نبایدها) «عقل عملی» می‌نامند.

(و) ممکن است این نظر برای دانش‌آموز ملموس نباشد که می‌گوییم:

«علوم طبیعی که از طریق تجربه به‌دست می‌آیند، مبتنی بر یک دسته قواعد عقلی و فلسفی است.»

برای اینکه این نظر را ملموس کنیم، خوب است با یک مثال شروع کنیم؛ مثلاً بگوییم: در شیمی ثابت

شده که: «فلز در برابر حرارت منبسط می‌شود.»

حال اگر کسی بپرسد:

۱ براساس چه ضابطه‌ای شیمی‌دان چنین حکم کلی‌ای می‌کند؟ آیا همه فلزات را آزمایش کرده است؟

۲ آیا می‌توان به روش تجربه اعتماد کرد؟

۳ آیا ممکن نیست که فلزات دیگر این خاصیت را نداشته باشند؟

۴ چرا حتماً با آمدن حرارت آهن منبسط می‌شود؟

پاسخ این سؤال‌ها را نمی‌توان از تجربه گرفت. پاسخ آن در فلسفه داده شده است. در فلسفه ثابت شده

و پذیرفته شده که:

۱ حس، توانایی شناخت واقعیت را دارد (طبیعت قابل شناخت است). پس می‌توان گفت آهن هست.

۲ تجربه و آزمایش روشی درست برای درک برخی واقعیات طبیعی است.

۳ قانون علت و معلول (علیت) یک قانون عام و کلی است.

۴ طبیعت، یکسان عمل می‌کند. پس فلز، در همه جا خاصیت اصلی خود را دارد.

۵ هر معلولی علت ویژه خود را دارد، همان‌طور که هر علتی معلول خاص خود را نتیجه می‌دهد.

زا ذیل قوه عقل، از دو فیلسوف یاد شده که مبانی علوم طبیعی را تبیین کرده‌اند. از این سینا نقل شده که قانون علیت از طریق حس و تجربه به دست نمی‌آید، بلکه یک قاعده عقلی است که خودش حاکم بر روش تجربه است. صرفاً جهت یادآوری متذکر می‌شویم که در اینجا یک بحث اساسی و دامنه‌دار در طول تاریخ فلسفه صورت گرفته و به خصوص، در دوره‌های جدید فیلسوفانی مانند «دیوید هیوم» چنین اندیشیدند که انسان قانون علیت را از طریق حس و تجربه و با مشاهده به دنبال هم آمدن برخی امور فهمیده است. لذا هیوم می‌گوید از تعاقب و به دنبال هم آمدن اشیا نمی‌توان رابطه علیت را نتیجه گرفت و گفت که آن پدیده‌ای که اول آمده است علت است و پدیده‌ای که بعد آمده، معلول.

وی چنین اندیشیده بود که فیلسوفان از این طریق که یک طریق تجربی است، متوجه علیت شده‌اند. نکته جالب اینجاست که این سینا حدود سه قرن قبل پاسخ هیوم را داده و گفته که علیت از طریق مشاهده و تجربه تعاقب، به دست نمی‌آید. ایشان می‌گوید:

«وایضاً فان العلم بالاسباب المطلقة حاصل بعد العلم باثبات الاسباب للامور ذوات الاسباب. فإنا ما لم تثبت وجود الاسباب للمسببات من الامور باثبات ان وجودها تعلقاً بما يتقدمها في الوجود، لم يلزم عند العقل وجود السبب المطلق، وأن ههنا سبباً ما. واما الحس فلا يؤدی الآلی الموافات. و لیس اذا توافی شیئان وجب أن یکون احدهما سبباً للآخر. و الاقناع الذی یقع للنفس لکثرة ما یورده الحس و التجربة فغیر متأكد، علی ما علمت، الآلی بمعرفة ان الامور التي هی موجودة فی الاکثر هی طبیعیة و اختیاریة»^۱.

اما کانت که متوجه اشکال هیوم شده بود، برای حل اشکال، اصل اشکال را پذیرفت و قبول کرد که رابطه علت و معلول مربوط به خود پدیده‌ها نیست. وی آن را از مقولات فاهمه دانست که مربوط به ذهن انسان می‌شود. از نظر وی، انسان در ساختار ذهن خود این مقولات را دارد و فنومن‌ها، آنگاه که از خارج به ذهن منتقل می‌شوند، در قالب این مقولات، ادراک می‌شوند.

بحث بیشتر برای دانش‌آموزان، در کتاب سال دوازدهم ارائه خواهد شد.

۶ انجام فعالیت «بیان نمونه»

این فعالیت، برای تعمیق خودشناسی و تأمل درونی است. نمونه‌های دیگری که انسان ابتدا در خود می‌یابد و بعد در دیگران هم مشاهده می‌کند:

- ۱ محبت و دشمنی
- ۲ استدلال کردن
- ۳ شادی و غم
- ۴ اخلاق و ویژگی‌های اخلاقی مانند ترس و شجاعت
- ۵ رابطه علیت میان اراده انسان و افعال او
- ۶ احساس شک و تردید در برخی امور

۷ انجام فعالیت «بررسی»

در این فعالیت، دانش‌آموزان به آموخته‌های قبلی خود که از درس منطق فرا گرفته‌اند، مراجعه می‌کنند. در اینجا سه نکته مورد نظر است.

- ۱ اشتباه فقط در بدیهیات راه ندارد، مانند اجتماع نقیضین محال است.
- ۲ در استدلال تجربی که از حس کمک می‌گیریم امکان خطا هست که با تلاش و کوشش علمی و دقت در آزمایش‌ها و تجربه‌ها آن را کم می‌کنیم.
- ۳ در استدلال عقلی محض، چه در ریاضیات و چه در فلسفه امکان خطا وجود دارد. این خطا می‌تواند از ناحیه ماده باشد و می‌تواند از ناحیه صورت، یعنی شکل استدلال باشد. هر دو شکل خطا قابل تشخیص و رفع شدن است.

توضیحی در رابطه عقل و دین: یکی از مباحث مهم در فلسفه تبیین رابطه عقل و دین است. تعیین این رابطه، خودش از مباحث فلسفی است که در سال آینده بدان خواهیم پرداخت. این مسئله، گاهی تحت عنوان علم و دین و گاهی با عنوان عقل و دین و گاهی هم با عنوان رابطه عقل و ایمان مورد بررسی قرار می‌گیرد.^۱ در حد اشاره، می‌گوییم:

- ۱ برخی معتقدند که اصولاً عقل با ایمان دینی سازگار نیست، زیرا عقل از جنس چون و چرا کردن است و ایمان دینی از جنس عشق، توکل، اعتماد و خطر کردن. آباء کلیسا در دوره اول قرون وسطی و اگرستانسیالیست‌های الهی، از مدافعان این نظر هستند.

۱. به کتاب‌هایی مانند: جایگاه عقل در هندسه معرفت دینی از آیت‌الله جوادی، علم و دین از ایان باربور، عقل و اعتقاد دینی (ترجمه) (جمعی از نویسندگان) مراجعه کنید.

- ۲ برخی معتقدند که اصولاً زبان دین با زبان عقل و علم دو زبان است و این دو حوزه مانند دو خط موازی هستند که ارتباطی با یکدیگر ندارند. برخی از ایمان‌گرایان در غرب چنین عقیده‌ای دارند.
- ۳ برخی معتقدند که معرفت بشری و معرفت الهی دو سنخ معرفت هستند و نباید این دو معرفت با یکدیگر مخلوط شوند. مکتب تفکیک چنین نظری را تأیید می‌کند.
- ۴ برخی معتقدند که داده‌های عقلی، اگر با ضوابط خود به دست آمده باشد، از منابع دین شمرده می‌شوند. فیلسوفان اسلامی عموماً چنین عقیده‌ای دارند.
- ۵ برخی، مانند آگوست کنت، عقیده دارند که معرفت دینی، معرفتی است مربوط به دوره ابتدایی زندگی بشر، اما معرفت علمی و عقلی مربوط به دوره پختگی بشر است. لذا این دو با هم سازگاری ندارند.

۸ تبیین جایگاه قلب در معرفت

درباره جایگاه قلب در کسب معرفت، نکات زیر را مدنظر داشته باشیم.

الف) مقصود ما از معرفت قلبی، در اینجا، فقط معرفت شهودی و عارفانه است. به کار بردن کلمه شهود هم به این جهت است که این معرفت، نوعی مشاهده است، اما نه مشاهده با چشم ظاهر. لذا مقصود از معرفت شهودی دیدن اجسام نیست، بلکه یک معرفت حضوری است. البته برای اغلب افراد که تجربه‌ای از شهود عارفانه ندارند، درک این قبیل معرفت آسان نیست. تنها مثال برای ما در اینجا، معرفت شهودی و حضوری انسان به خود و اندیشه‌های خود و آن چیزهایی است که ما در قوه خیال و حافظه خود ذخیره کرده‌ایم.

ب) از آن جهت این معرفت را به قلب نسبت می‌دهند که قلب، مرکز و کانون وجود انسان است. حب و بغض، عشق و نفرت، خوف و رجا، شفقت، رحمت، شجاعت و بالاخره ایمان، یک امر قلبی هستند و به قلب نسبت داده می‌شوند.

البته، قرآن کریم تفکر و تفقه را هم به قلب نسبت می‌دهد، از آن جهت که عقل و تعقل را هم ابزار قلب محسوب می‌کند که اگر انسانی قلباً به دنبال تفکر نباشد، دست به تفکر نخواهد زد. (در وصف کسانی که اهل فکر و اندیشه نیستند، می‌فرماید: «لهم قلوب لا يفقهون بها...»^۱)

ج) قلب، علاوه بر اینکه خودش ظرف معرفت شهودی است، زمینه‌ساز و تسهیل‌کننده یا مانع و بازدارنده تعقل نیز هست. همه انسان‌ها ابزار تفکر و تعقل را دارند ولی برخی به درستی از آن استفاده نمی‌کنند. مثلاً اگر کسی در قلب خود به کسی عشق و علاقه دارد، هنگامی که درباره وی می‌اندیشد، کمتر عیب‌های او را می‌بیند. (حب الشيء یعنی و یصم). بالعکس، اگر کسی در قلب خود از کسی متنفر باشد، کمتر خوبی‌های او را مشاهده می‌کند.

بنابراین، برای اینکه دربارهٔ امور و افراد، درست تفکر کنیم و مطابق با واقعیت قضاوت کنیم، باید ابتدا در قلب خود با انصاف باشیم و از ورود حب و بغض‌ها در تفکر جلوگیری نماییم. در فرهنگ دینی و در عرفان دربارهٔ قلب سخن‌های فراوان است. برخی از آنها را جهت استفاده در کلاس نقل می‌کنیم:

در قرآن کریم

- ۱ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (سورهٔ شعراء، آیات ۱۹۴-۱۹۳) (فرشتهٔ وحی بر قلب پیامبر نازل می‌شود و وحی را بر قلب پیامبر نازل می‌کند. پس وحی، خودش، نوعی شهود است که اختصاص به پیامبران دارد.)
- ۲ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (سورهٔ شعراء، آیه ۸۹)
- ۳ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا (سورهٔ بقره، آیه ۱۰) (قلب می‌تواند سالم و یا مریض باشد)
- ۴ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (سورهٔ رعد، آیه ۲۸)
- ۵ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا (سورهٔ حج، آیه ۴۶) (در این آیه تعقل به قلب نسبت داده شده، زیرا قلب کانون وجود انسان است و عقل و تعقل هم از ابزار اوست).
- ۶ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (سورهٔ محمد، آیه ۲۴) (اگر قلب انسانی قفل شده باشد، قدرت تدبیر و تفکر، یعنی قدرت تعقل، از او گرفته می‌شود).
- ۷ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ (سورهٔ حجرات، آیه ۷) (قلب جایگاه ایمان است و اگر ایمان به خدا در قلب آمده باشد، قلب با آن ایمان زیبا می‌شود).

در کلام معصوم

- ۱ پیامبر اکرم ﷺ: «أَلَا وَ مَثَلُ الْعَقْلِ فِي الْقَلْبِ كَمَثَلِ السَّرَاحِ فِي وَسْطِ الْبَيْتِ.» (علل الشرایع، ص ۹۸) (در این حدیث عقل، ابزار روشنائی قلب معرفی شده؛ یعنی اگر قلب از عقل کمک بگیرد به سوی حقیقت گام برمی‌دارد. اما اگر تابع هوای نفس شود، سیاه و مریض خواهد شد تا آنجا که به قساوت خواهد رسید.)
- ۲ امام باقر علیه السلام: «الایمان ما استقرَّ فی القلب...» (کافی، ج ۳، ص ۴) (قلب جایگاه ایمان است.)
- ۳ امام صادق علیه السلام: «إِنَّ الْقَلْبَ يَتَلَجَّجُ فِي الْجَوْفِ يَطْلُبُ الْحَقَّ فَإِذَا أَصَابَهُ اطمأنَّ وَ قَرَّ...» (قلب انسان، در طلب حق در جست‌وجوست و آرام ندارد. وقتی به حق رسید آرامش و قرار پیدا می‌کند.)

در شعر و ادبیات عارفان

حافظ :

| | |
|--|--|
| از خدا می‌طلبم صحبت روشن‌رایی ^۱ | دل که آینه صافیست غباری دارد |
| یعنی از خاک در دوست نشانی به من آر | قلب بی‌حاصل ما را بزن اکسیر مراد |
| ببرد زود به جان‌داری خود پادشاهش | یار دلدار من ار قلب بدین سان شکند |
| که روزگار غیور است و ناگهان گیرد | ضمیر دل نگشایم به کس مرا آن به |
| به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را | اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را |
| چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را | فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب |
| دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا | دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را |
| تو از این چه سود داری که نمی‌کنی مدارا | دل عالمی بسوزی چو عذار برفروزی |
| دل و جان فدای رویت بنما عذار ما را | چه قیامت است جانا که به عاشقان نمودی |
| عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما | عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوش است |

مولوی :

| | |
|--|---|
| آتش بسوزد قلب را بر قلب آن عالم زند | حق آتشی افروخته تا هرچه ناحق سوخته |
| هر سنگدل در این ره قلب از گهر نداند | بیمار رنج صفرا ذوق شکر نداند |
| قلب ضلالت شکست لشکر ایمان رسید | جان ز قطیعت برست دست طبیعت بیست |
| بیا بر قلب رندان زن که صاحب قرن ایامی | بیا ای شاه خودکامه نشین بر تخت خودکامی |
| زان سوی او چندین وفازین سوی تو چندین جفا | ای دل چه اندیشیده‌ای در عذر آن تقصیرها |
| آتش زدی در عود ما نظاره کن در دود ما | ای دلبر و مقصود ما ای قبله و معبود ما |
| پا و مکش از کار ما بستان گرو دستار ما | ای یار ما عیار ما دام دل خمار ما |
| وز آتش سودای دل ای وای دل ای وای ما | در گل بمانده پای دل، جان می‌دهم چه جای دل |

مولوی می‌گوید :

مردم چین و روم بر سر مهارت و چیرگی خود در هنر نقاشی، با یکدیگر بحث می‌کردند. هر یک، مهارت و استادی خود را می‌ستود. پادشاه، خواست که به این مباحثه‌ها و رجزخوانی‌ها پایان دهد و هنر آنان را بیازماید. شاه خانه‌ای به نقاشان چینی و رومیان داد تا هر کدام بر دیوار آن نقاشی کنند. چینیان همه گونه

۱. تشبیه دل به آینه در عرفان بسیار رایج است. این آینه با تلاش و مجاهده و تزکیه، شفاف و براق می‌شود و نور حقیقت در آن طلوع می‌کند. داستان نقاش رومی و نقاش چینی در مثنوی نیز بیانگر دیدگاه عارفان در چگونگی رسیدن به معرفت قلبی است.

رنگ را با استادی به کار گرفتند و یک نقاشی زیبا و دلنشین بر دیوار خانه نقش کردند. اما رومیان فقط به براق کردن و شفاف کردن دیوار مشغول بودند و کار چندانی انجام نمی دادند. شاه، ابتدا به دیدن نقاشی چینیان رفت و از دیدن نقاشی زیبای آنها شادمان شد. سپس به سوی دیوار رومیان رفت. آنان پرده‌ها را پس زدند. شاه ناگهان با صحنه‌ای حیرت‌انگیز و رؤیایی روبه‌رو شد. همه تصاویرها و نقاشی‌های چینیان به گونه‌ای جذاب و شکوهمند بر دیوار رومیان منعکس شده بود. شاه از دیدن این صحنه متوجه خلاقیت رومیان شد و کار آنان را پسندید.

غزالی که مقدم بر مولوی این داستان را در احیاء العلوم (ج ۳ ص ۱۷) نقل کرده، چینیان را صاحب این ابتکار می‌داند، نه رومیان را.

مولوی می‌گوید:

| | |
|------------------------------|---------------------------------|
| چینیان چون از عمل فارغ شدند | از پی شادی دهل‌ها می‌زدند |
| شه در آمد دید آنجا نقش را | می‌رود آن عقل را و فهم را |
| بعد از آن آمد به سوی رومیان | پرده را بالا کشیدند از میان |
| عکس آن تصویر و آن کردارها | زد برین صافی‌شده دیوارها |
| هرچه آنجا دید اینجا به نمود | دیده را از دیده‌خانه می‌رود |
| رومیان آن صوفی‌اند ای پدر | بی ز تکرار و کتاب و بی‌هنر |
| لیک صیقل کرده‌اند آن سینه‌ها | پاک از آرزو حرص و بخل و کینه‌ها |
| آن صفای آینه وصف دل است | صورت بی‌مته‌ها را قابل است |
| صورتِ بی‌صورتِ بی‌حدّ غیب | ز آینه دل تافت بر موسی ز جیب |

عراقی:

| | |
|---------------------------------------|---------------------------------------|
| آتش دل چون نمی‌گردد به آب دیده کم | می‌دمم بادی بر آتش، تا بتر سوزد مرا |
| بود دل را با تو آخر آشنایی پیش از این | این کند هرگز که کرد این آشنا با آشنا؟ |
| دل برفت از دست وز تیمار تو خون شد جگر | نیم جانی ماند و آن هم ناتوانی، گو برآ |

۹ توضیح حکایت حافظ از یک شهود عارفانه

بعد از تبیین جایگاه قلب در معرفت شهودی، یکی از اشعار زیبا و عارفانه حافظ آمده که یک تجربه شهودی خود را نقل می‌کند.

خوب است ابتدا درباره شب و سحر و ارزش آن در سلوک و عرفان و راز و نیاز با خداوند ذکری به میان آید و از خود حافظ شاهی ذکر شود و یادآوری گردد که حافظ، خود می‌گوید آنچه در شهود عرفانی

به دست آورده، ناشی از شب زنده‌داری‌ها و مجاهدت نفسانی بوده است.

سوز دل، اشک روان، آه سحر، ناله شب این همه از نظر لطف شما می‌بینم هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ *** از یمن دعای شب و ورد سحری بود تجلیاتی که حافظ در آن شب دریافت کرده و برای حافظ مانند «آب زندگانی» بوده، عبارت‌اند از: شعاع‌هایی از پرتو ذات الهی و تجلیاتی از صفات خداوند. در آن شب قلب حافظ مانند آینه‌ای بوده که به دلیل پاکی و بی‌آلودگی و تزکیه کامل، جمال الهی در آن متجلی و منعکس شده است.

۱۰ تبیین جایگاه وحی در معرفت

یکی از مصداق‌های بارز شهود قلبی، وحی پیامبرانه است. فیلسوفانی که اصل و اساس شهود را قبول دارند، وحی را نیز می‌پذیرند. وحی پیامبرانه مانند شهود عارفانه نیازمند آمادگی و ویژگی‌هایی است که اگر شخصی آن ویژگی‌ها را دارا بود، از این وحی برخوردار می‌شود. مباحث بیشتر این نوع معرفت، ذیل مبحث نبوت بحث می‌شود. ابن‌سینا، در کتاب الهیات شفا، در مقاله نهم در این باره بحث فلسفی عمیقی دارد که محل مراجعه محققین می‌باشد.

پاسخ به یک سؤال مهم: ممکن است کسی بگوید: شهود قلبی مربوط به سیروسلوک و عرفان است، وحی نیز مربوط به دین و نبوت است، چرا در اینجا، به عنوان یک بحث فلسفی، مورد توجه قرار گرفته است؟ در پاسخ می‌گوییم: رسیدن به شهود قلبی از طریق عرفان و سیروسلوک است. اما اثبات اینکه نوعی معرفت به نام شهود قلبی امکان‌پذیر است و وجود دارد، یک بحث فلسفی است؛ همان‌طور که اگر کسی منکر شهود قلبی باشد و بگوید چنین شهودی امکان‌پذیر نیست، باید یک بحث فلسفی بکند. وحی نیز همین‌گونه است. کسی که به مقام نبوت رسیده، از معرفت و حیانی بهره‌مند می‌شود. اما بحث درباره ماهیت وحی یا امکان‌پذیری و کیفیت آن یک بحث فلسفی است و فیلسوفان دین به این موضوع می‌پردازند.^۱

۱۱ انجام فعالیت «مقایسه»

در این فعالیت، از دانش‌آموزان می‌خواهیم که مقایسه‌ای میان معرفت و حیانی و شهود عارفانه که برای عرفا رخ می‌دهد انجام دهند. یک مورد از تفاوت‌ها در کتاب ذکر شده است، دو مورد دیگر باید اضافه کنند از قبیل: الف) در انتقال وحی به مردم اشتباهی رخ نمی‌دهد. اما ممکن است که یک عارف در بیان شهود خود دچار اشتباه شود.

ب) هدف وحی هدایت مردم است. اما در شهود عارفانه لزوماً چنین هدفی وجود ندارد.

۱. به کتاب «وحی یا شعور مرموز» اثر علامه طباطبایی مراجعه کنید.

ج) وحی فقط به کسی می‌شود که ویژگی‌های لازم نبوت را دارد. اما شهود، برای هر کسی که خالصانه به تزکیه نفس بپردازد رخ می‌دهد.

۱۲۲ انجام فعالیت «به‌کار بندیم»

سؤال اول مربوط به امکان اشتباه حواس است. به لحاظ علمی میان بزرگی و کوچکی شیء در هنگام دیدن و میزان فاصله آن رابطه است که خود این رابطه توسط حس و تجربه شناخته شده است. لذا اگر کسی جسمی را که در دوردست است به همان اندازه‌ای ببیند که در نزدیک است، در اینجا خطا رخ داده و باید علت آن مشخص گردد.

سؤال دوم درباره تفاوت در شناخت حسی است. هر قدر که حس قوی‌تر باشد، شناخت بیشتری را حاصل می‌کند، مثلاً بینایی قوی‌تر، شیء ریزتری را که دیگری توانایی مشاهده آن را ندارد، مشاهده می‌کند. همچنین موجودی یا انسانی یا حیوانی که حس بینایی را ندارد، نمی‌تواند رنگ اشیا را بشناسد و از این معرفت بی‌بهره است. حال، ممکن است حیوانی وجود داشته باشد که بتواند برخی امواج مغناطیسی یا حتی امواجی را که هم‌اکنون برای بشر ناشناخته است، بشناسد. همه این موارد نشان‌دهنده آن است که دایره و محدوده شناخت حسی در افراد متفاوت است و این، به معنی عدم امکان معرفت حسی نیست.

پاسخ تمرین ۳: فیلسوفانی که اعتقاد دارند شناخت و معرفت فقط در حوزه تجربه امکانپذیر است مجاز به دادن حکم که ناظر به حوزه فراتر از تجربه باشد نیستند، درحالی که این گزاره یعنی «شناخت و معرفت فقط در حوزه تجربه امکانپذیر است» خود از تجربه به دست نیامده و نمی‌توان صحت و سقم آن را از طریق تجربه اثبات و یا رد کرد. پس این سخن در دل خود تناقض دارد و قابل پذیرش نیست.

پاسخ تمرین ۴: با تجربه و استدلال تجربی فقط می‌توان در عالم طبیعت شناخت حاصل کرد. با توجه به اینکه عالم وجود در عالم طبیعت خلاصه نمی‌شود و بخش اعظم عالم وجود به عوالم فراتر از طبیعت تعلق دارد لذا نمی‌توان با تجربه تمام عوالم وجود را شناخت بنابراین عوالم فراتر از تجربه را باید با راه‌های دیگر از جمله با تعقل و استدلال عقلی شناخت.

پاسخ تمرین ۱-۵: کسی که معتقد است تنها ابزار شناخت، حس است و فقط معرفت تجربی اعتبار دارد، خود را از شناخت عوالم بالاتر محروم کرده است زیرا با ابزار حس به فراتر از عالم تجربه نمی‌توان دست یافت.

پاسخ تمرین ۲-۵: کسی که معتقد است تنها ابزار شناخت عقل است و فقط معرفت عقلی محض اعتبار دارد سخت در اشتباه است زیرا نمی‌داند که تمام تصورات عقلیه که اموری انتزاعی هستند از معانی حسیه انتزاع شده‌اند؛ یعنی معقولات مسبوق به ادراکات جزئی حسیه‌اند و کسی که برخی حواس را نداشته باشد

برخی دانش‌ها را نیز نخواهد داشت به عبارت دیگر اگر فرض شود انسانی از کلیه حواس بی‌بهره باشد، از علوم نیز بی‌بهره خواهد بود. پس منشأ اصلی ادراکات حواس است که در انسان وجود دارد.

پاسخ تمرین ۳-۵: انسان علاوه بر شناخت‌های حسی و شناخت‌های عقلی، یک سلسله شناخت‌هایی را در وجود خود می‌یابد که نه قوه حس می‌تواند این شناخت‌ها را تولید کند و نه قوه عقل، بلکه این شناخت نوعی تجربه درونی است که جز خود شخص از آن‌گاه نیست، مانند عشق و علاقه‌ای که انسان به فرزند خود دارد. از آنجایی که این نوع شناخت قابل انتقال به دیگران نیست اگر فرد بخواهد معرفت قلبی خود را ذیل علم قرار دهد و دیگران را در آن سهیم نماید باید به زبان فلسفی و استدلالی بیان کند. لذا کسی که تنها ابزار شناخت را قلب می‌داند هم خود را از دیگر معارف محروم و هم دیگران را از معرفت خودش محروم کرده است.

پاسخ تمرین ۴-۵: کسی که معتقد است تنها شهود و حیانی قابل اعتبار است، باید در دیدگاه خود تجدیدنظر کند زیرا آیات قرآن که پیامبر از طریق شهود و حیانی آنها را دریافت کرده است، انسان را مرتب به تفکر و تعقل دعوت می‌نماید؛ یعنی لازمه شهود و حیانی معرفت عقلانی است. لذا کسی که تنها شهود و حیانی را معتبر بداند به‌طور ضمنی معرفت عقلانی را نیز معتبر دانسته است.

نکات قابل ارزشیابی

- ۱ تأمل در جمله‌های اول درس و تشخیص ابزار دریافت آنها
- ۲ تبیین ابزارهای شناخت و قلمرو کاربردهای آنها
- ۳ توانایی پاسخ به فعالیت بررسی صفحه ۵۲
- ۴ توانایی پاسخ به فعالیت بررسی صفحه ۵۴
- ۵ توانایی مقایسه معرفت و حیانی و شهود عارفه
- ۶ پاسخ به فعالیت‌های «به کار بندیم»

نگاهی به تاریخچه معرفت

درس
۸

هدف کلی درس

توانایی درک فرایند و سیر کلی معرفت و مقایسه دیدگاه‌ها

شایستگی‌های مورد انتظار

- ۱ بیان دیدگاه‌های کلی درباره روش‌های کسب معرفت
- ۲ توانایی مقایسه دیدگاه‌ها درباره روش‌های معرفت
- ۳ انتخاب دیدگاه مناسب و بیان دلایل خود
- ۴ بیان سیر تاریخی معرفت‌شناسی

طراحی آموزشی درس

اختلاف دیدگاه و ضرورت مقایسه

محوری‌ترین اختلاف در معرفت‌شناسی: حس یا عقل

بیان سه جریان عمده در معرفت‌شناسی

طرح دیدگاه‌های اولیه تا ارسطو

مقایسه دیدگاه‌ها در دوره اسلامی با قبل از آن

تبیین دیدگاه سهروردی و ملاصدرا

بیان جریان معرفت در دوره جدید اروپا

مقایسه و جمع‌بندی

همان‌طور که از نام درس مشخص است، این درس بیانگر سیر تاریخی معرفت‌شناسی و بیان اجمالی دیدگاه فیلسوفان درباره روش‌های معرفت است. مهم‌ترین هدف در این درس افزایش قدرت مقایسه دانش‌آموزان است. توجه آنان باید به این مهم جلب شود که از ابتدای تاریخ فلسفه تاکنون دیدگاه‌های متفاوت شناخت و معرفت مطرح بوده و ایشان باید میان این دیدگاه‌ها دست به انتخاب بزنند.

از این رو در ابتدای این درس باید بر دو نکته تأکید شود:

۱ وجود اختلاف دیدگاه

۲ ضرورت مقایسه و انتخاب

پس از آن طرح دیدگاه‌ها آغاز می‌شود. از آنجا که از آغاز، بزرگ‌ترین چالش و اختلاف در مورد حس و عقل رخ داده، عنوان اول این درس، «حس یا عقل» انتخاب شده و سایر عناوین، نشان‌دهنده موضوع‌گیری فیلسوفان در این‌باره می‌باشد.

نکات آموزشی و مسیر تدریس

۱ تبیین ضرورت مطالعه و مقایسه دیدگاه‌ها

لازم است ابتدا دیر چهار ابزار معرفت (حس، عقل، قلب و وحی) را روی تابلو بنویسد و توضیح دهد که در مورد پذیرش یا عدم پذیرش این ابزارها چند صورت ممکن وجود دارد. سپس جدول زیر را ارائه دهد.

| دیدگاه‌ها | ابزار | حس | عقل | قلب | وحی |
|-----------|-------|----|-----|-----|-----|
| ۱ | | × | × | × | × |
| ۲ | | × | × | × | |
| ۳ | | × | × | | × |
| ۴ | | × | | × | × |
| ۵ | | × | × | | |
| ۶ | | × | | × | |
| ۷ | | × | | | × |
| ۸ | | × | | | |
| ۹ | | | × | × | × |
| ۱۰ | | | × | × | |
| ۱۱ | | | × | | × |
| ۱۲ | | | × | | |
| ۱۳ | | | | × | × |
| ۱۴ | | | | × | |
| ۱۵ | | | | | × |
| ۱۶ | | | | | |

البته بسیاری از این احتمالات، به علت اینکه غلط بودن آنها به آسانی قابل اثبات است، در طول تاریخ طرفدارانی نداشته است؛ مثلاً فیلسوفی نگفته است که فقط دیدگاه پانزدهم درست است و حس و عقل و قلب هیچ ارزش و اعتباری ندارد.

۲ تبیین دیدگاه‌های قبل از سقراط

در این قسمت سه دیدگاه باید مقایسه شوند :

۱ دیدگاه پارمنیدس که برای حس ارزش چندانی قائل نبوده و به معرفت عقلی اهمیت داده است.

۲ دیدگاه هراکلیتوس که معتقد بوده حس اهمیت دارد و از این راه می‌توان حرکت را اثبات کرد.

۲ دیدگاه سوفسطائیان که اصولاً برای شناخت اعتباری قائل نبودند.

در بیان این دیدگاه‌ها به چند نکته هم باید توجه کرد :

الف) «ارزش شناخت» یکی از مباحث اصلی و کلیدی «معرفت‌شناسی» و در واقع، اصلی‌ترین بحث در معرفت‌شناسی است. منظور از کلمه «ارزش و اعتبار» در اینجا، نشان دادن واقعیت و انطباق علم با واقعیت خارجی است. بحث در این است که کدام یک از ابزارهای شناخت، ما را موفق به شناخت حقایق و واقعیات و امور مختلف می‌کند. کدام ابزار ما را به علمی می‌رساند که بر واقعیت قابل انطباق است.

ب) هراکلیتوس، که در اینجا در مقابل پارمنیدس قرار گرفته، از جهت اهمیت دادن یا اهمیت ندادن به حس، نظری در مقابل پارمنیدس داشته است. پارمنیدس معتقد به عدم وجود حرکت در عالم بود، چون ادراک حسی را معتبر نمی‌دانست و هراکلیتوس قائل به حرکت بود، چون حس را معتبر می‌دانست. البته، می‌دانیم که به لحاظ فلسفه، حس، بما هو حس، یعنی مثلاً ادراک بصری، خودش به تنهایی حرکت را درک نمی‌کند. درک حرکت و تغییر، یک درک فلسفی و عقلی است که حس، زمینه‌ساز آن است.

ج) هراکلیتوس سخنان عقلی و فیلسوفانه فراوان دارد و لذا نمی‌توان او را یک فیلسوف حس‌گرا معرفی کرد. او برای معرفت عقلی و فلسفی اهمیت فوق‌العاده قائل بود. او درباره «لوگوس»^۱ یا عقل سخنان فراوان دارد. «واحد» یا همان خداوند را صاحب «لوگوس» یا خردمند می‌داند و می‌گوید «عاقل همان واحد است.» و عقل انسان بهره‌ای از همان عقل جهانی است.^۲

د) درباره سوفسطائیان، در درس پنجم، به‌طور اجمال اشاره‌ای شده است. در این درس به‌صورت مشخص‌تر دیدگاه آنان مطرح شده است. در حقیقت، آنان برای ادراکات جنبه واقع‌نمایی قائل نبودند و همان ایده‌ها و صورت‌های ذهنی را حقیقت می‌شمردند. نزدیکی دیدگاه سوفسطائیان به نسبی‌گرایان که در بیان پروتاگوراس خود را نشان می‌دهد، گویای آن است که اگر ما برای ادراکات خود ارزش واقع‌نمایی قائل نباشیم و هرآنچه در اندیشه است را حق بدانیم، به نسبی‌گرایی می‌رسیم. چون معیاری وجود ندارد آنچه را در اندیشه افراد است، با آن مقایسه کنیم و بگوییم این اندیشه از آن اندیشه درست‌تر است و بهتر از حقیقت خیر می‌دهد.

۳ طرح دیدگاه افلاطون و ارسطو

در این قسمت دیدگاه فیلسوفان پس از سقراط مطرح می‌شود؛ یعنی دیدگاه افلاطون و ارسطو.

نکات قابل اهمیت در این قسمت :

الف) این دو فیلسوف، به تبع سقراط، در برابر سفسطه قیام کرده‌اند و می‌خواهند معرفت‌شناسی را از سفسطه نجات دهند و به جامعه تعلیم دهند که انسان توانایی شناخت حقیقت را دارد.

۱. Logos

ب) افلاطون منکر ادراک احساسی نبود، بلکه ادراک حسی را پایین‌ترین نوع ادراک می‌دانست، همان‌طور که جهان حسی و طبیعت را پایین‌ترین مرتبه جهان تلقی می‌کرد. به همین جهت، برای ادراک حسی اهمیت چندانی قائل نبود. او به تبع سقراط، به دنبال کسب فضائل و درک جهان معقول بود. او به عالم مُثُل و بالاتر از آن، به خیر اعلی اهمیت می‌داد و معتقد بود که شناخت مراتبِ عالی جهان از طریق حس و تجربه به دست نمی‌آید. کاپلستون، درجات شناخت افلاطون و مراتب هستی وی را چنین تصویر می‌کند^۱:



ج) بنابراین میان افلاطون و ارسطو در کشف واقعیت، از طریق حس و عقل اختلافی نیست. اختلاف این دو در میزان اهمیت مراتب هستی است. افلاطون که گرایش عرفانی دارد، برای مرتبه عالی جهان، یعنی خیر اعلی و مُثُل اهمیت فوق‌العاده قائل است. اما ارسطو گرچه به همین مرتبه عالی اعتقاد دارد، به شناخت عالم طبیعت هم می‌پردازد و پایه‌گذار علوم طبیعی یا طبیعیات می‌شود.

د) نکته بسیار مهم این است که افلاطون، معتقد به شهود قلبی نیز هست. او عقیده دارد که سرورش غیبی در معبد دلفی بر سقراط وارد می‌شد و به او الهاماتی می‌کرد؛ یعنی بخشی از معرفت سقراط دریافت‌های شهودی بوده است. از این‌رو عارفان یهودی و مسیحی خود را پیرو افلاطون می‌دانستند و در نیمه اول قرون وسطی بیشتر آباء

کلیسا به افلاطون توجه داشتند، نه سقراط. در نیمه دوم قرون وسطی که توجه به عقل افزایش می‌یابد، ارسطو اهمیت پیدا می‌کند و الهیات طبیعی (عقلی) رشد می‌کند و توسعه می‌یابد. در میان فیلسوفان اسلامی نیز کسانی که علاوه بر ابزار حس و عقل، شهود قلبی را نیز قبول داشتند، مانند سهروردی و ملاصدرا، به افلاطون توجه کرده و وی را برتر از ارسطو می‌دانستند؛ البته ابن سینا ارسطو را بر افلاطون ترجیح می‌دهد و او را بسیار برتر از افلاطون می‌داند.

۴ انجام فعالیت «مقایسه»

در این فعالیت سه سؤال طرح شده و دانش‌آموزان باید با تأمل در دیدگاه‌ها و مقایسه آنها به این سه سؤال پاسخ دهند.

در سؤال اول مقایسه نظر پارمنیدس و افلاطون درباره ادراک حسی و محسوسات است. پارمنیدس ادراک حسی را معتبر نمی‌داند، اما افلاطون منکر ادراک حسی نیست و آن را پایین‌ترین نوع معرفت تلقی می‌کند. پارمنیدس معتقد به حرکت و تغییر نیست. اما افلاطون معتقد است که عالم محسوس عالم تغییر و حرکت است و به همین جهت پایین‌ترین مرتبه عالم است.

در سؤال دوم، مقایسه افلاطون و ارسطو درخواست شده است. افلاطون و ارسطو، هر دو، معرفت انسان را دارای ارزش واقع‌نمایی می‌دانند و با سوفسطائیان مخالف بودند. هر دو، هم برای ادراک حسی و هم عقلی اعتبار قائل بودند. البته افلاطون ادراک حسی را بسیار پایین‌تر از ادراک عقلی می‌دانست و مردم را تشویق به ادراک عقلی می‌کرد. علاوه بر این، افلاطون ادراک شهودی را هم معتبر می‌دانست.

سؤال سوم از وجه تشابه میان پارمنیدس و افلاطون پرسیده است. این دو فیلسوف، هر دو، به عالم معقول که عالم ثبات است، اهمیت می‌دادند و آن را جهان حقیقی تلقی می‌کردند. می‌توان از جدولی مانند جدول زیر برای نوشتن وجوه افتراق و اشتراک استفاده کرد:

| وجوه اشتراک | وجوه اختلاف | |
|-------------|-------------|--------------------|
| | | پارمنیدس و افلاطون |
| | | افلاطون و ارسطو |

۵] تبیین دیدگاه‌های فیلسوفان اسلامی

در این قسمت نوبت به دیدگاه فیلسوفان اسلامی می‌رسد. درباره فیلسوفانی که در اینجا نامی از آنها برده شده (فارابی، ابن سینا، شیخ اشراق، ملاصدرا و علامه طباطبایی) نکات زیر قابل ذکر است:

الف) تمام فیلسوفان اسلامی چهار راه معرفت را قبول دارند و معتقدند که هر کدام از راه‌ها در جایگاه خود کاربرد دارند و ما را به مقصد می‌رسانند.

ب) شیخ اشراق تأکید ویژه‌ای بر معرفت شهودی و قلبی دارد و معتقد است که علاوه بر حس و عقل، می‌توان از داده‌های شهود قلبی در معرفت فلسفی استفاده کرد. به عبارت دیگر، اختلاف وی با امثال ابن‌سینا در این نیست که آنها معرفت قلبی را قبول ندارند و شیخ اشراق قبول دارد، بلکه در این است که شیخ اشراق تلاش می‌کند از این معرفت شهودی در فلسفه استفاده کند و فلسفه‌ای شهودی بنا نماید.

ج) همان‌طور که علامه طباطبایی بیان کرده است، ملاصدرا نشان می‌دهد که میان عقل و شرع (وحی و سنت) و شهود هیچ‌گونه تضاد و اختلافی وجود ندارد، زیرا:

اولاً: هر واقعیت خارجی و عینی یکی است.

ثانیاً: ابزار معرفت، در صورتی که واقعاً ابزار باشند، نمی‌توانند از یک واقعیت، چندگونه گزارش کنند.

۶] انجام فعالیت «تأمل»

در این فعالیت، دانش‌آموزان باید با دقت، متن نوشته شده در زیر «تأمل» را مطالعه کنند و به سؤال طرح شده پاسخ دهند و در پاسخ خود به نکات زیر اشاره کنند:

- ۱] از نظر شیخ اشراق، طی مدارج عالی در فلسفه با طی مدارج در عرفان ارتباط دارد.
- ۲] او معتقد است که بدون استدلال و بدون نیروی تفکر و تحلیل عقلی، عرفان هم ناقص است و عارفی که فاقد قدرت تحلیل است، یک عارف ناقص است.

توضیحی درباره توجه ابن‌سینا به شهود قلبی و عرفان: ابن‌سینا، گرچه در فلسفه خود توجهی به شهود ندارد و از شهود استفاده نمی‌کند، اما در آثار مختلف خود به عرفان و شهود قلبی توجه دارد و هدف حقیقی انسان را وصول به خداوند می‌داند.

یکی از جاهایی که ابن‌سینا به این موضوع پرداخته، نمط نهم کتاب «الاشارات و التنبیها» می‌باشد که «مقامات العارفين» نام‌گذاری شده است. در این نمط، ابن‌سینا، به صورتی موجز و دقیق عرفان را تبیین کرده است، به طوری که بسیاری از اهل عرفان همین نمط را به عنوان متن درسی برای شاگردان خود تدریس می‌کردند. وی در فصل اول این نمط می‌گوید:

«عارفان، در حیات دنیایی خود، دارای مقامات و درجاتی هستند که مخصوص آنان است و در غیر آنان

یافت نشود، گویی عارفان درحالی که در پوشش تن خویش قرار دارند، آنها را از خود کنده و به عالم قدس و مجرد قدم گذاشته‌اند. عارفان از اموری سزای و نهان و نیز اموری ظاهری بهره‌مند هستند. آن کس که ناآشنا و منکر این امور است، بدان‌ها وّعی نمی‌نهد و آن کس که واقف و آشنای این امور است، آنها را بزرگ می‌شمارد و ما قصه آن مقامات را بر تو می‌خوانیم.

هرگاه داستان سلمان و ابدال به گوش تو رسید و کسی آن داستان را برایت نقل کرد، توجه داشته باش که سلمان ضرب‌المثلی است برای تو و ابدال درجه تو در عرفان است، اگر اهل عرفان هستی. پس اگر می‌توانی رمز را حل و بیان کن.»

وی سپس در تفاوت زاهد و عابد و عارف می‌گوید:

«زاهد نام خاص کسی است که از متاع و خوشی‌های زندگی اعراض و دوری کند و «عابد» نام خاص کسی است که به انجام عبادات مانند قیام و صیام و امثال آنها مواظبت نماید. و «عارف» نام خاص کسی است که فکر خود را به قدس جبروت متوجه سازد و پیوسته از پرتوهای نور حق، در سر خود، برخوردار باشد.»^۱

۷ تبیین دو جریان فکری در دوره جدید اروپا

در تبیین دوره جدید اروپا، لازم است به نکات زیر توجه شود:

۱ در سده‌های اول دوره جدید غلبه با جریان عقل‌گرایی است و فیلسوفانی مانند دکارت، اسپینوزا، لایب‌نیس و حتی کانت چهره‌های شاخص عقل‌گرایی هستند. اما وقتی به سده‌های جدید نزدیک می‌شویم، جریان تجربه‌گرایی غالب می‌شود و فیلسوفانی مانند لاک و هیوم و در قرن نوزدهم و بیستم، پوزیتیویست‌ها و نئوپوزیتیویست‌ها میدان‌دار معرفت‌فلسفی می‌شوند.

۲ در این درس به جریان معرفت‌شناسی در اروپای قرون وسطی اشاره‌ای نشده است. در آن دوره، علاوه بر جریان‌های پیرو افلاطون و ارسطو، دو جریان عمده دیگر شکل گرفت که عبارت‌اند از «اسم‌گرایان» و «رئالیست‌ها». پرداختن به این دو جریان، ذهن دانش‌آموزان را تا حدودی مشوّش می‌کند، زیرا مثلاً رئالیست‌های آن دوره، به معنی خاص رئالیست هستند. آنها برای مفاهیم کلی، واقعیت عینی قائل بودند. درحالی که رئالیست در اصطلاح عمومی به معنی کسی است که به وجود واقعیت خارجی اذعان دارد؛ همین تفاوت معنایی، انسجام ذهنی دانش‌آموز را خدشه‌دار می‌کند. لذا از طرح جریان‌های فلسفی این دوره صرف نظر شده و به دوره دانشگاهی واگذار شده است.

۳ در دوره جدید اروپا، بیشتر به دو ابزار حس و عقل توجه شده و به شهود قلبی کمتر و به وحی بسیار کمتر عنایت شده است. آری در قرون نوزده و بیست مجدداً توجهی به شهود قلبی شد و فیلسوفانی

مانند هانری برگسون به تجربه دینی و معنوی پرداختند، اما این توجه، شکل همگانی به خود نگرفت، علاوه بر اینکه یک ابزار معرفتی مستقل تلقی نگردید.

به عبارت دیگر، در دوره جدید اروپا، اعتبار معرفت‌شناسی شهود قلبی و وحی از میان رفت و جنبه مشاهدات شخصی به خود گرفت.

۴ در دوره جدید، به خصوص در نزد دکارت و کانت، معنای جدیدی از «شهود» مطرح شد که اصولاً با شهود قلبی که نزد نوافلاطونیان و عرفا و فلاسفه اسلامی است، به طور کلی متفاوت است و فقط اشتراک لفظی دارد. از نظر دکارت و کانت و امثال آنها، برخی از مفاهیم یا وضوح و تمایز کامل دارند یا جزء ساختار ذهن شمرده می‌شوند. آنان این قبیل مفاهیم را شهودی می‌نامند. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، موضوع این قبیل شهودها مفاهیم ذهنی است. درحالی‌که شهود قلبی نزد عرفا و فلاسفه شهود واقعیات خارجی، مانند شهود خداوند و شهود کلمات خداوند و مانند آن است.

۸ توضیح درباره نسبی‌گرایی

درباره اندیشه نسبی‌گرایی، ذکر نکات زیر اهمیت دارد:

۱ مقصود از «نسبی‌گرایی» و «نسبت به» چیست؟ گاهی نسبت، به مکان و زمان و مانند آن اضافه می‌شود؛ مثلاً می‌گوییم: نسبت به دوره قبل، نسبت به دوره جدید، نسبت به سطح دریا، نسبت به شمال آفریقا و نظایر آن. گاهی هم کلمه نسبت، اضافه می‌شود به انسان‌ها و می‌گوییم: نسبت به این انسان، نسبت به آن انسان.

مقصود اصلی از نسبت در معرفت‌شناسی، نسبت به انسان‌هاست. نسبی‌گرایی در معرفت‌شناسی این است که یک واقعیت نسبت به این انسان این‌گونه درک شده و همان واقعیت نسبت به انسان دیگر، آن‌گونه.

۲ نسبی‌گرایی، راه حلی آسان در معرفت‌شناسی است که برای عموم قابلیت گسترش و فراگیر شدن را دارد؛ مثلاً می‌گوییم: برداشت من از دین این است، برداشت شما هم آن است. این شخص با زاویه دید خودش این درک را از آزادی دارد. اما آن شخص با زاویه دید خودش درکی متضاد با آن شخص دارد.

گاهی هم گفته می‌شود: هر دو نظر یا هر چند نظر می‌تواند برای صاحبان آن نظرات صحیح باشد. بعد هم گفته شود: پس موسی به دین خود و عیسی هم به دین خود.

۳ بنابراین، بهتر است نسبی‌گرایی فلسفی که از نظر رئالیست‌ها دیدگاه درستی نیست، از برخی نسبت‌های متداول در بین مردم جدا شود و دانش آموز به دریافت درستی از نسبی‌گرایی فلسفی برسد.

نسبی‌گرایی فلسفی که در معرفت‌شناسی مطرح است، بدین معناست که: ساختار شناخت و مسیر شناخت انسان‌ها از امور و واقعیات به گونه‌ای است که امکان شناخت یکسان وجود ندارد و هر انسانی

شناخت خاص خود را از واقعیات دارد، هرچند که بسیار نزدیک به شناخت انسان دیگر باشد. به عبارت دیگر: هر امر خارجی، متناسب با شخصیت و ویژگی‌های فردی و اجتماعی افراد، خود را بر آنها عرضه می‌کند. پس این دیدگاه نمی‌گوید که انسان‌ها دربارهٔ برخی از امور به نظر یکسانی می‌رسند و دربارهٔ برخی دیگر نسبی می‌اندیشند. همچنین این دیدگاه نمی‌گوید که انسان‌ها دربارهٔ برخی جزئیات یک واقعیت می‌توانند به نظر یکسانی برسند و دربارهٔ برخی دیگر از جزئیات آن نمی‌توانند نظر واحد داشته باشند؛ نسبی‌گرایی به صورت مطلق حکم می‌کند که اصولاً معرفت، امری نسبی است و نسبت به هر فرد یک معرفت ویژه است.

۴ لازمۀ این دیدگاه این است که:

اولاً: واقعیت را آن‌گونه که هست نمی‌توان شناخت، ممکن است نسبی‌گرا بگوید که نه، ما نمی‌گوییم نمی‌توان واقعیت را آن‌گونه که هست شناخت بلکه می‌گوییم یک واقعیت را به تمامه نمی‌توانیم آن‌گونه که هست بشناسیم.

اما این بیان نسبی‌گرا دیگر تفاوتی با بیان ارسطو و ابن‌سینا و دکارت و امثال آنان ندارد، زیرا آنان نمی‌گفتند که ما تمام ویژگی یک واقعیت را درک می‌کنیم؛ بلکه می‌گفتند: آنچه از یک واقعیت درک می‌کنیم، می‌تواند با واقعیت مطابق باشد و دیگران هم می‌توانند همین درک را از آن واقعیت داشته باشند.

۵ نسبی‌گرایی در معرفت‌شناسی، امروزه رایج‌ترین و شایع‌ترین دیدگاه در معرفت‌شناسی مدرن است و اساس زندگی اخلاقی، سیاسی، دینی و حقوقی بشر امروز شده است. از این رو لازم است با دقت و عمق مورد نقادی قرار گیرد.

یکی از راه‌های نقد نسبی‌گرایی، نشان دادن عواقب و لوازم این دیدگاه در زندگی فردی و اجتماعی، به خصوص در حوزه اخلاق است. اگر افراد بخواهند به‌طور جدی پایبند نسبی‌گرایی باشند، زشتی و بدی و نیز زیبایی و خوبی معنا نخواهد داشت و هر فردی اجازه دارد که زشت‌ترین امور را که امروزه زشت‌ترین هستند، زیباترین بداند و بدان افتخار هم بکند. سیر تاریخی زشتی و زیبایی در صد سال اخیر تأثیر این دیدگاه را بر این قبیل امور به خوبی نشان می‌دهد.

۹ انجام فعالیت «تشخیص»

در این فعالیت، دانش‌آموزان تلاش می‌کنند به تمایز واقعی میان نسبی‌گرایی و واقع‌گرایی برسند. در گزارهٔ اول قید «به‌طور کلی» و «نسبت به خودش» حکایتگر دیدگاه کلی نسبی‌گرایی است. گزارهٔ دوم با واقع‌گرایی تضاد ندارد اما با نسبی‌گرایی ناسازگار است، زیرا اگر نسبی‌گرا بپذیرد که انسان‌ها در برخی موارد می‌توانند نظر یکسان داشته باشند، دیگر اختلافی با واقع‌گرا نخواهد داشت. آنچه نسبی‌گرا

را از واقع‌گرا جدا می‌کند، بیان مطلق او دربارهٔ نسبی‌گرایی است.

- گزارهٔ سوم با گزارهٔ دوم یکسان است، گرچه در بیان متفاوت است.
- گزارهٔ چهارم نیز با گزارهٔ سوم و دوم سازگاری دارد.
- گزارهٔ پنجم با گزارهٔ اول کاملاً سازگار است و لذا با گزارهٔ دوم و سوم و چهارم اختلاف دارد. این گزاره هم بیان دیگری از نسبی‌گرایی است.

۱۰ تبیین دیدگاه پراگماتیسم

آنچه در تبیین دیدگاه پراگماتیسم اهمیت دارد، تحوّل است که در معنای «درست بودن» توسط پراگماتیست‌ها پدید آمده است. تا قبل از آنان، درست بودن یک قضیه و گزاره به معنای مطابق با واقع بودن آن بود. اما پراگماتیست‌ها درست بودن را به معنای سودمندی در عمل به کار بردند.

در حقیقت، آنان لازمهٔ عملی یک اندیشهٔ درست و مطابق با واقع را به جای ملزوم گذاشتند. درحالی‌که یک دانشمند فیزیک پس از اینکه تشخیص داد مثلاً نیروی جاذبه هست، دست به یک اقدام می‌زند و کار را انجام می‌دهد و این، یک امر طبیعی و فطری است.

۱۱ انجام فعالیت به کار ببندیم

در سؤال اول، دانش‌آموزان دیدگاه فلاسفهٔ مطرح شده را دربارهٔ معرفت می‌نویسند و نقد خود را ارائه می‌کنند. در واقع، این فعالیت، چکیده و خلاصه درس است که باید با نقد و بررسی دانش‌آموزان توأم شود. پارمنیدس در بی‌اعتباری ادراک حسی سخن گفت و در نتیجه وجود حرکت را انکار کرد. سوفسطائیان به‌طور کلی منکر واقع‌نمایی هر ادراکی شدند و گفتند که مابه‌ازای ادراکات ما، چیزی نیست. افلاطون برای ادراک حسی و عقلی و شهودی، هر سه ارزش قائل بود؛ البته ادراک حسی را پایین‌ترین و کم‌ارزش‌ترین نوع ادراک می‌دانست.

شیخ اشراق همهٔ مراتب معرفت را قبول داشت، اما به معرفت شهودی توجه ویژه‌ای کرد. او معرفت عقلی بدون شهود و نیز معرفت شهودی بدون عقلانیت را رد می‌کرد.

ملاصدرا نیز همهٔ مراتب معرفت را پذیرفت و تلاش کرد سازگاری آنها با یکدیگر را نشان دهد. علامه طباطبایی نیز مانند ملاصدرا همهٔ مراتب و اقسام معرفت را پذیرفت.

بیکن برای معرفت حسی و تجربی اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل بود اما معرفت عقلی را کم‌فایده می‌پنداشت. دکارت معرفت عقلی را برتر از معرفت حسی و تجربی می‌دانست.

کانت تلاش کرد اعتبار معرفت عقلی و حسی را بازگرداند که منجر به پیدایش مکتب‌های جدید در معرفت‌شناسی شد.

سؤال دوم یک سؤال واگراست و پاسخ‌های مختلفی می‌توان به آن داد. یکی از مهم‌ترین عوامل، تغییرات و تحولاتی بود که در علوم تجربی رخ داد و در برخی موارد نظریات گذشتگان به کلی باطل شد؛ مثلاً درباره نظام کیهانی، گذشتگان زمین را مرکز عالم می‌دانستند و معتقد بودند که خورشید به گرد زمین می‌چرخد، اما این نظر به کلی غلط از آب درآمد.

در سؤال سوم برخی گزاره‌ها طرح شده است و از دانش‌آموزان درخواست شد تا فیلسوفی که آن نظر را قبول دارد، معرفی کنند. البته برخی جملات را فیلسوفان متعددی قبول دارند اما دانش‌آموز باید در محدوده کتاب به سؤال پاسخ دهد.

■ گزاره اول دیدگاه پوزیتیویست‌هاست.

■ گزاره دوم دیدگاه فلاسفه اسلامی مانند ابن سینا و فارابی است. البته دیدگاه فیلسوفانی مانند ارسطو نیز همین است.

■ گزاره سوم، بیان دیدگاه سهروردی است.

■ گزاره چهارم، بیان دیدگاه بیشتر فلاسفه اسلامی است که البته ملاصدرا و علامه طباطبایی بر آن تأکید کرده‌اند.

■ گزاره پنجم نیز دیدگاه عموم فلاسفه اسلامی است که البته ملاصدرا به تبیین کامل آن پرداخت.

نکات قابل ارزشیابی

۱ توانایی برقراری ارتباط میان دیدگاه فیلسوفان در معرفت‌شناسی

۲ توانایی نشان دادن اشتراکات دیدگاه فیلسوفان

۳ توانایی نشان دادن وجوه اختلاف دیدگاه فلاسفه

۴ بیان نظر خود درباره دیدگاه فلاسفه

۵ بیان دیدگاه پارمنیدس و تفاوت نظر وی با هراکلیتوس

۶ بیان دیدگاه سوفسطائیان و نقد دیدگاه آنان

۷ بیان دیدگاه افلاطون و ارسطو و ذکر نکات ارزشمند دیدگاه آنان

۸ توانایی انجام فعالیت مقایسه

۹ بیان دیدگاه فارابی و ابن سینا و وجوه اختلاف و اشتراک دیدگاه آنان با افلاطون و ارسطو

- ۱۰ توضیح دیدگاه سهروردی
- ۱۱ انجام فعالیت تأمل و بررسی جمله سهروردی
- ۱۲ توضیح دیدگاه ملاصدرا و بیان وجوه اختلاف و اشتراک دیدگاه وی با گذشتگان
- ۱۳ توضیح جریان تجربه‌گرا در غرب و ذکر پیامدهای آن
- ۱۴ توضیح جریان عقل‌گرا در غرب و ذکر پیامدهای آن
- ۱۵ بیان تفاوت دیدگاه دکارت و بیکن
- ۱۶ توضیح دیدگاه «بوزیتویسم»
- ۱۷ نقد و بررسی دیدگاه نسبی‌گرایی و علت پیدایش آن
- ۱۸ نقد و بررسی دیدگاه پراگماتیسم و علت پیدایش آن
- ۱۹ انجام فعالیت «تشخیص»
- ۲۰ انجام فعالیت «به کار ببندیم»
- ۲۱ توجه به محتوای «بیشتر بدانیم» و حواشی درس و استفاده از آنها در پاسخ به سؤال و توضیح نکات درس.